

تکذیب مطالب مربوط به دکتر محمد مصدق در کتاب « ذکاء الملک فروغی »

چون در کتاب « ذکاء الملک فروغی و شهر یور، ۱۳۲۰ » نوشته آقای دکتر باقر عاقلی (صناعات ۱۵۸-۱۶۱) که اخیراً انتشار یافته اشاراتی به نام من شده است لزوماً این توضیحات را می‌نویسم.

۱- من با فرزندان مرحوم فروغی (جوادی، محسن، محمود و مسعود) در حشر و نشرهای معمولی آشنا شدم و با محمود دوستی پیدا کردم و چون وطن پرست و لایق و کارآمد بود به او ارادت دارم.

۲- اینکه نوشته شده است که با مرحوم محسن فروغی در پاریس به هنگام تحصیل آشنا شدم درست نیست. زیرا زمانی که ایشان در فرانسه درس می‌خواند من در دانشگاه لوزان سویس تحصیل می‌کردم و از آنجا فارغ التحصیل شدم نه پاریس. من وقتی که در لیون و پاریس دوره دبیرستان را می‌گذراندم یعنی سالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۶ مرحوم مهندس هنوز برای تحصیل به خارج نیامده بود. اولین بار که فرزندان فروغی را (بدون محمود) دیدم در مهمانی خانه و نسان کتابچی خان در ژنو حدود سال ۱۹۳۲ میلادی بود.

۳- در دوره تدریس در دانشگاه تهران طبعاً هر چند یکبار مرحوم مهندس را در جلسات دانشگاهی و مهمانیها می‌دیدم و این درست نیست که نوشته شده است: « مدام باهم در رفت و آمد و نشست و برخاست بودیم. » آشنایی و معاشرت میان ما آنچنان نبود که ایشان به من « غلام » بگویند، دیگر چه رسد به آنکه مرحوم فروغی بزرگ که هیچگاه او را ندیده‌ام مرا « غلام » نامیده باشد.

۴- آنچه در مورد مراجعه من به مرحوم مهندس نوشته شده است به این مضمون که دو روز پس از انتصاب مرحوم فروغی به نخست وزیری نزد مهندس رفتم و خواسته موجبات انتقال پدرم از احمدآباد را فراهم سازم کذب محض است. مراجعه‌ای درین باره به مرحوم مهندس نکردم. حال پدرم هم در آن روزها خوب بود.

ما از آزادی پدرمان بوسیله نامه رسمی سپهبد امیر احمدی، فرماندار نظامی تهران آگاه شدیم. نامه مذکور توسط نامه‌رسان دولتی به منزل پدرم داده شده بود و همان است

که متن آن را آقای حسین مکی در کتاب «نظهای دکتر مصدق» چاپ کرده و مورخ ۲۱ شهریور ۱۳۲۰ است (صفحه ۱۱۲ چاپ دوم کتاب مذکور).

۵- اینکه از قول مهندس فروغی نوشته شده است که پدرم قریب ده روز قبل از استعفای رضاشاه از تبعید بیرون آمد (ص ۱۵۷) با تواریخ مذکور تطبیق ندارد. زیرا نامه آزادی پدرم مورخ ۲۱ شهریورست و رضاشاه روز ۲۵ شهریور از سلطنت استعفا کرد. بنابراین فاصله چهار روزست نه ده روز.

۶- آزادی پدرم درین کتاب به مناسبت دوستی من با مهندس فروغی یاد شده است. ولی همه می دانند که مرحوم فروغی پس از تصدی نخست وزیری تحت تأثیر اوضاع پیش آمده و نظهای نمایندگان مجلس و مآلا برای جلب رضایت عمومی نخست موجبات آزادی تبعیدیهای سیاسی (از جمله پدرم) را فراهم کرد و پس از آن در تاریخ ۲۶ شهریور طبق صفحه ۱۵۶ کتاب حاضر فرمان عفو عمومی را منتشر ساخت.

پدرم هم در خاطرات کوتاهی که از دوره تبعید احمدآباد خود در سال ۱۳۳۱ در سالنامه دنیا منتشر کرده است گفته: «تاشهریور ۱۳۲۰ که تمام مقصرین سیاسی خلاص شدند حکم آزادی من هم رسید و تصمیم گرفتم که در همانجا بمانم.» (کتاب مصدق و مسائل سیاست و حقوق، صفحه ۱۲۲).

قرینه دیگر براینکه رضا شاه و دولت رأساً به فکر آزادی مخالفان سیاسی افتادند مطلبی است که در همین کتاب از قول مهندس فروغی نقل شده است و مربوط است به روز ۱۱ شهریور که رضا شاه به خانه فروغی می رود و هنگام خروج چون نوه کوچک فروغی را می بیند می پرسد این نوه شماست؟ فروغی جواب می گوید نوه دختری چاکر و نوه پسر می پرسد نام اسدی است. «شاه با شنیدن نام اسدی چهره درهم کشید. چند لحظه سکوت کرد و به فکر فرورفت. بعد خیلی جدی گفت خودتان ترتیب آزادی زندانیان سیاسی را بدهید.» (صفحه ۹۹)

پس اگر این سخن مرحوم مهندس فروغی درست است پدر من هم طبق همین دستور آزاد شد.

۷- موضوع نقشه خانه خیابان کاخ و نظارت ساختمان آن توسط مرحوم مهندس فروغی نادرست یا دروغ است، آن خانه که در حوادث ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به توپ بسته شد در سال ۱۳۱۶ الی ۱۳۱۷ ساخته شده و در آن مسکن کرده بودیم.

بعلاوه چگونه ممکن است برای خانه ای در آن سنوات که بامبالغی نزدیک به سی چهل هزار تومان تمام شد مبلغ سی هزار تومان حق نقشه کشی داده شود آن هم کسی مانند پدرم که وقتی پرتقال نسبتاً گرانی برایش خریده بودم نخورد و گفت حرام است.

تمام حرفی که در مورد نقشه وچک سی هزار تومان و کاغذ پدرم در معرفی مهندس بهلوژ فراماسونی در قبال چکی که توسط من به مهندس داده شده سراسر پرداخته خیال و مورد تکذیب است.

البته، من از مرحوم مهندس فروغی برای زمینی که در خیابان قوام السلطنه کوچه اعتماد داشتم حوالی سنه ۱۳۱۸ تقاضای طرح «کروکی» کردم و ایشان آن را تهیه و لطف کرد ولی من از آن استفاده نکردم و ایشان هم حق الزحمه‌ای از من مطالبه نکرد.

دکتر غلامحسین مصدق

معنای «جرغه» در زبان مردم بوشهر

در مجله آینده آذر-اسفند ۱۳۶۷ (شماره ۹ تا ۱۲ سال چهاردهم) آقای سیروس پرهام در مقاله «ایلات بهارلو و اینانلو» وجه تسمیه «جزمه» را به نقل از محمد شبانکاره‌ای یادآور شده‌اند که «دو صورت بیشتر نمیتواند داشته باشد یا این تسمیه ریشه در تلفظ ترکی «جزمه» به معنی کفش ساقه بلند دارد یا اینکه «جزمه» مصحف «جرغه» است که هم نام یکی از تیره‌های ایل بهارلو است و هم نام دهی است از دهستان..... به دنباله مطلب افزوده‌اند «معنای جرغه نیز تاکنون بر ما پوشیده مانده است».

کلمه «جرغه» در گویش مردم بندر بوشهر بکار میرود و به معنای تشکیل گروه دادن و اجتماع کردن مردم است در یکجا و در مقطع زمانی خاص. (اگر دعوا و حادثه‌ای رخ دهد و بلافاصله جماعتی به دور آن گرد آیند بگویند.... برای چه جرغه زده‌اند).

عبدالحسین احمدی ریشهری (بندر بوشهر)

آینده: «جرغه» در بوشهری باید تلفظی از «چرگه» باشد

فطن السلطنه نه مجد السلطنه

در صفحه ۶۹۸ سال چهاردهم لقب محمدعلی مجد «فطن السلطنه» بود. نه «مجد السلطنه» (تذکر مجید مهران).

□ شماره ۱-۲ سال ۱۵ (صفحه ۱۰۹) در ردیفهای ۵، ۹ و ۱۳ (جدول عبور زهره) آخر هر سطر کلمه «کم» اضافه است و بایستی حذف شود.

رباعیات خیام

چند ماه پیش يك نسخه از اولین چاپ ترجمه رباعیات خیام (فیتز جرالذ) به مبلغ یکصد و پنجاه هزار دلار در لندن به فروش رفت.

دوستی

وہ چه راحتی - چه راحت توصیف ناپذیری که انسان به شخصی کاملاً مطمئن باشد. با او لازم نداند که افکار خود را بسنجد و کلمات را وزن کند، بلکه هرچه هست از دانه و گاه همه را بیرون ریزد و بداند که دست دوست مخلصی آنها را گرفته از غربال می گذراند و آنچه را که به داشتن پیرزد نگاه می دارد و باقی را به یک نفس از مهربانی بر آنها می دهد به باد می دهد.

آینده - این قطعه را آقای مجیدمهران در اوراق خود یافته و برای چاپ به ما سپرده اند.

سرو دریمی

در فسای فارس یکی از کهن ترین سروهای دیدنی و تاریخی ایران تا چندی پیش برپای بود. ازین سرو در بعضی از کتابهای تاریخی فارس و سفرنامه ها یاد شده است و من بدنه تناورش را در چند سفر پیشین دیده بودم.

امسال که با مهندس محمدحسین اسلام پناه و همایون صنعتی به سروقت آن رفتیم از سرو نشانه ای نبود. تکه هایی از بدنه آن کنار اداره اوقاف افتاده بود. گفتند آن را بریدند چون خشک شده بود و چون ملکیت نداشته است چوبش به اداره اوقاف رسیده است.

کاش سازمان میراث فرهنگی یا سازمان جنگل بانی قسمتی از بدنه آن را تصاحب می کردند و برشی از آن را در یکی از موزه های فارس به مردم نشان می دادند همانطور که بدنه بسیاری از درختهای کهنسال در موزه های نباتات یا طبیعی یا تاریخی ممالک دیگران به نمایش گذاشته شده است. شاید این گونه فکرها خنده آور باشد. ولی به قول همایون یکی از کهنترین موجودات ایران درگذشت.

انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار

- (۱) نامواره دکتر محمود افشار - جلد چهارم
- (۲) فرمانروایان گمنام - تألیف پرویز اذکانی - جلد اول
- (۳) و هرود و ارنگ - تألیف ژوزف مارکوارت - ترجمه داود منشی زاده
- (۴) زبان فارسی در آذربایجان - نوشته و پژوهش عده ای از دانشمندان
- (۵) نامواره دکتر محمود افشار - جلد پنجم
- (۶) گزارش سفارت کابل - نوشته سید ابوالحسن قندهاری - به کوشش محمد آصف فکرت هروی